



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

سؤال

جمع بین روایاتی که صحبت از عدم دخول ملائکه می‌کند و وظایف حتمی ملائکه چطور ممکن است؟
سوالی مطرح شد و آن این که در روایاتی مانند: «بَيْتُ الْغِنَاءِ لَا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ، وَلَا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ، وَلَا يَدْخُلُهُ الْمَلَكُ»^۱، آمده است، خانه‌ای که در آن غنا و موسیقی باشد، ایمن از مرگ ناگهانی نیست و در آن خانه مستجاب نمی‌گردد و ملائکه هم وارد آن خانه نمی‌شوند. سؤال این است که ملائکه موکلی داریم که وظایفی دارند و آن وظایف، تعطیل‌بردار نیست. مثل رقیب عتید، که اعمال را می‌نویسند یا رزق را در همان حد مادی و متعارف، می‌رسانند. این دو مطلب چطور با یکدیگر سازگار است؟

پاسخ اول

این است که یکی از این دو را جمع دارد، یا این که این مطلق است؛ ولی آن موارد خاصی که لابد منه است و در روایات آمده است، خاص و مقید است و ورود آنها در واقع، مقید به آنها و خاص می‌شود.

پاسخ دوم

ممکن است که دخول در بیت در اینجا مقصود باشد؛ به عبارتی، ممکن است مقصود از دخول در بیت؛ یعنی یک نوع عنایتِ قربِ ویژه نسبت به شخص که قرب ویژه‌ای داشته باشند و آن که رقیب عتید است کارش را می‌کند، بدون این که قرب ویژه باشد.

پاسخ سوم

شاید هم این دو وجه قابل جمع هم باشد؛ یعنی در حقیقت، آن را که لَا يَدْخُلُهُ الْمَلَكُ می‌گویید؛ یعنی عنایت ویژه ملائکه، آن هم ملائکه‌ای که موکل بر امور خاص هستند؛ یعنی واسطه در فیوضات خاصه الهی هستند، وارد نمی‌شوند یا به آن خانه نزدیک نمی‌شوند. این طور باید معنا کنیم؛ چون در مقام جمع این با آنها، مطلق و مقید این طور می‌شود.

^۱ - الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۱۲، ص: ۷۸۸.



تقسیم‌بندی روایات وارده در باب حرمت غنا

گروه اول: طوایف پنج‌گانه

طوایف پنج‌گانه که در ذیل آیات قرار گرفته بود و به واسطه آن‌ها دلیل حرمت غنا تمام بود:

بعد از آن‌که به نه آیه از آیاتی پرداختیم که در باب غنا مورد استشهاد قرار گرفته بود، به روایاتی پرداختیم که در بحث غنا وارد شده است. گفتیم که این روایات چند طائفه دارند. تعدادی از این طوائف را ضمن بحث‌های قبلی گفتیم. برای این‌که طبقه‌بندی این‌ها مرتب باشد، می‌گوییم که گروه اول از روایات، در ذیل آیه قول الزور وارد شده‌اند. گروه دوم روایات، ذیل آیه لهو الحدیث وارد شده‌اند. گروه سوم، ذیل آیه «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان/۷۲)، وارد شده‌اند. چهارمین گروه روایات، ذیل آیه «عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون/۳)، وارد شده‌اند. پنجمین گروه از روایات نیز، ذیل آیه «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ» (دخان/۳۸) بود. به عبارتی، پنج گروه از روایات، ذیل پنج آیه وارد شده‌اند که قبلاً هم ذیل این آیات را بررسی کردیم که بینشان روایات معتبر بود و دلالت بر حرمت آن‌ها نیز، روشن بود. لذا اگر ما باشیم و تا به همین‌جا، آن آیات، به‌ضمیمه پنج گروه از روایات که چند مورد از آن‌ها، سنداً و دلالتاً معتبر بود، حرمت غنا تمام است. این پنج گروه که ذیل آیات است را چون قبلاً بحث نموده‌ایم دوباره ورود پیدا نمی‌کنیم.

گروه دوم: طوایف مستقله‌ای از روایات باب حرمت غنا

دسته دوم: بررسی طایفه ششم از روایات

طایفه ششم، اولین گروه از روایات مستقله در باب حرمت غنا است که جلسه قبل بیان کردیم. این‌ها، روایاتی هستند که فلسفه و آثاری را برای غنا ذکر کرده و در حقیقت، پیامدهای منفی غنا را بر شمرده‌اند. این روایات چند تا هستند. یکی از آن‌ها، همان روایت اول در باب نود و نهم وسائل بود که ملاحظه کردید که روایت معتبره‌ای هم بود و سه اثر را برای آن برشمردیم.

بررسی روایت دوم از طایف ششم از روایات

روایت دیگر از گروه ششم روایات، روایت دهم همین باب است. وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «الْغِنَاءُ غُشُّ النَّفَاقِ»^۳، سه تا نسخه این‌جا وجود دارد. نسخه اول، غُشُّ النَّفَاقِ،

۲ - فی نسخه - محمد بن سلیمان (هامش المخطوط).

۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲۷، روایت دهم.



نسخه دوم، عُشُّ النِّفاق و سومین نسخه، عُشْرُ النِّفاق است. این روایت، در وسائل، در باب نود و نهم از ابواب ما یُکْتَسَبُ به، حدیث دهم هست که دومین حدیث از طائفه ششم روایات است. (طبق تقسیمی که این جلسه انجام دادیم) و از کافی هم نقل شده است و سه نسخه دارد. اما از نظر سند، یک بحث سندی داریم و یک بحث دلالتی داریم.

الف: بررسی اعتبار روایت از حیث سند

من حیث السند، روایت معتبر نیست؛ برای این که سهل در این روایت هست؛ که در مجموع، ما سهل را نمی پذیریم؛ گر چه بعضی گفته اند: أَلَا مَرُّ فِي السَّهْلِ، سهل که مرحوم علامه فرموده اند؛ اما ظاهرش این است که چندان هم سهل نیست و لیس بسهل. محمد بن علی هم که بعدش آمده است یا سلیمان که نسخه بدل دارد، هیچ کدام اعتبار ندارند. ابی جمیل و ابی اسامه هم اعتباری ندارند. یکی هم محل بحث است. این روایت، در مجموع چند اشکال دارد که واضحش سهل است. بنابراین، روایت از نظر سند ضعیف است؛

ب: بررسی اعتبار روایت از حیث دلالت

اما از حیث دلالت، گفتیم که سه نسخه برایش ذکر شده است. نسخه اول، عُشُّ النِّفاق است که به معنای پیچیده و محفوف به نفاق، است و در وسائل همین نسخه است. نسخه دوم، عُشُّ النِّفاق و سومین نسخه، عُشْرُ النِّفاق است. البته متن روایت، بر طبق نسخه دوم که معنایش خانه نفاق و نسخه سوم که معنایش، یک دهم نفاق است؛ یعنی بخش زیادی از نفاق در غنا است، بهتر و راحت تر معنا می دهد.

سه احتمال در ارتباط بین مفهوم غنا و نفاق:

احتمال اول:

در هر حال، هر کدام از این سه نسخه که باشد، ارتباط وثیق غنا با نفاق را می رساند. نکته بعدی هم این است که هر کدام از این وجوه که باشد، یکی از این سه احتمال را وجود دارد. احتمال اول آن است که نفاق برآمده از غنا است؛ یعنی حاصل غنا، نفاق می شود.

احتمال دوم:

احتمال دوم، عکس آن است؛ یعنی نفاق، موجب غنا می شود. در هر حال، آن چه که از این روایت می شود فهمید، ارتباط وثیق بین نفاق و غنا است.



احتمال سوم:

بعبارتی، یا ارتباط موجب الغناء للنفاق أو موجب النفاق للغناء أو کلاهما. یعنی هم از نفاق برمی خیزد و هم نفاق را تشدید می کند. وقتی می گوید خانه نفاق است در واقع؛ یعنی مأوایی برای نفاق است؛ یعنی گویا از این نفاق پیدا می شود. می گوئیم عُشْر النفاق؛ یعنی نفاق، موجب آن می شود. غشُّ النفاق است؛ یعنی پیچیده شده به نفاق است که یعنی، هم علت نفاق است و هم معلول نفاق است. هر یک از این سه احتمال، با یکی از این دو معنا و احتمال سازگارتر است. موجبة الغناء للنفاق، موجبة النفاق للغناء، أو کلاهما یعنی آن موجب می شود که باشد و آن موجب می شود که تشدید شود. این، معنای این سه احتمال است. ممکن است که احتمال سوم باشد. گرچه که هر یک از آن سه نسخه، شاید با یکی از این ها سازگارتر باشد. این هم بحث از روایت دوم که این روایت ضعیفه است. پس سه نسخه و سه احتمال وجود داشت. این دو نکته که یک نکته سندی بود و دیگری دلالتی. یک بحث سندی، یک بحث دلالتی، یکی سه نسخه و یکی هم سه احتمال که چه رابطه ای بین این و نفاق وجود دارد.

بررسی اقسام نفاق

الف: نفاق اعتقادی نوع اول

نکته سوم هم این است که نفاق، اقسامی دارد. قسم اول، نفاق اعتقادی است که در اول سوره بقره آمده است. نفاق اعتقادی است؛ یعنی کسی که مسلمان نیست و خود را مسلمان نشان می دهد که در صدر اول اسلام، عمدتاً نفاق از این قبیل بود و آن همه آیاتی که در باب نفاق است، از همین قبیل است. باطن، کفر و ظاهر، اسلام، این یک نفاق است که نفاق اعتقادی است.

ب: نفاق اعتقادی نوع دوم

یک نفاق هم داریم که ظاهر اسلام و باطن کفر نیست. این هم اعتقادی است منتهی، اعتقادی از نوع دوم است. به این معنا که ظاهر اعتقادی بیشتری را نشان می دهد؛ در حالی که باطنش در آن حد از اعتقاد نیست. مانند آن که خودش را متقی و مخلص نشان می دهد در حالی که دارای این درجه از اعتقاد و ایمان نیست. این نوع دوم از نفاق اعتقادی است. البته هر دو این ها را نفاق اعتقادی نیز می توان دانست.

ج: نفاق اخلاقی

قسم سوم نفاق، نفاق های اخلاقی است که خودش را متصف به اخلاقی و ملکاتی نشان می دهد؛ در حالی که در واقع، آن ملکات را ندارد.



د: نفاق رفتاری

قسم چهارم نفاق، نفاق رفتاری است که رفتارهای خوبی را نشان می‌دهد؛ اما در واقع، پایبند آن رفتارها نیست که به آن ریا هم می‌گویند. ریا بیشتر در عمل است و گاهی در اخلاق است ولی نفاق در اعتقادات را ریا نمی‌گویند. ریا نوعی نفاق است منتهی، اخص از نفاق است. اساس نفاق آن است که ظاهر کس یا عملی، بر خلاف باطن باشد.

مقایسه نفاق و تقیه

نفاق چیزی مقابل تقیه است که در تقیه، باطن خوبی را در پس ظاهری که طور دیگر است مخفی می‌کند و در نفاق، باطن ناصحیحی را در پشت پرده ظاهر صحیح، مخفی می‌کند. این دو، به نوعی مقابل هم هستند. لذا، اصل توانمندی انسان که باطن را می‌تواند مخفی کند و پیچیده باشد را نمی‌شود گفت که منفی است منتهی، وقتی به شکل نفاق متجسم شود، مذموم می‌باشد و الا اگر آن توانایی را نداشت، نمی‌توانست تقیه کند. یک بحث هم این است که جنس نفاق، همان عدم تطابق ظاهر و باطن است که گاهی حالت تقیه می‌شود گاهی نفاق می‌شود منتهی، عدم تطابق، از یک جهت دیگر هم دو نوع است. یک وقت هست که باطن و ظاهر فقط، منطبق نیست و یک وقت هست که بالاتر است و تخالف دارد. به این معنا که ظاهر یک جور است باطن جور دیگری است. این هم دو نوع می‌شود.

سؤال:

مقصود از نفاق ذکر شده در روایت، کدام قسم از نفاق است؟

پاسخ:

علی‌القاعده، نفاق‌های اعتقادی به معنای دقیق نیست که شامل کفر و اسلام باشد؛ بلکه نفاق اعتقادی از نوع دوم است که باطنش این درجه از ایمان را ندارد یا از قبیل نفاق اخلاقی و رفتاری است. این هم نکته سوم است که اگر می‌خواستیم وارد این بحث شویم، به طول می‌انجامید. نکته چهارم در روایت این است که آیا این می‌تواند افاده حرمت کند یا خیر؟

سؤال:

آیا نفاق مذکور در روایت، افاده حرمت می‌کند؟

پاسخ:

جواب آن است که اولاً، به دلیل این که نفاق، دائره وسیعی دارد و درجاتی از آن وجود دارد که همه آن‌ها حرام نیست، نمی‌توان معتقد به حرمت کلی اطلاق شد. توضیح این که، اگرچه که اقسامی از نفاق مانند آنچه که در قرآن ذکر



شده است، حرام می‌باشد؛ اما بعضی از اقسامش که معنای وسیعی پیدا کرده است، حرام نیست. لذا صرف این که روایاتی در مواردی مصادیقی برای نفاق معین می‌کنند؛ چون این مفهوم دایره وسیعی دارد، نمی‌توانیم در همه موارد قائل به افاده حرمت شویم؛ بلکه بیشتر می‌تواند، مفید نوعی کراهت یا در نهایت مجمل باشد و از آن برداشت حرمت در همه موارد را نمی‌توان داشت. ثانیاً، حتی اگر نفاق محرم هم بگوئید، ارتباطش، نوعی ارتباط علی، معلولی نیست که از آن قطعیت حرمت استفاده گردد. بیان فلسفیش آن است که ما نمی‌گوییم که این در مقام حکم به کار رفته است؛ بلکه به دلالت التزامی می‌گوییم که حکم را افاده می‌کند و نه دلالت مطابقی را. حال در بحث غنا، ممکن است بگوییم که در این جا، نفاق اعتقادی؛ یعنی نوع دوم است و در واقع وقتی این عمل از کسی صادر می‌شود، نشان از آن دارد که پایه ایمانیش قوی نیست و اینکه خودش را مؤمن نشان می‌دهد، معلوم می‌شود که در واقع این طور نیست و علامت آن است که ظاهرش با باطنش منطبق نیست. بنابراین، این نوع روایات می‌خواهد بگوید که این ظواهر مکروه یا محرم که از کسی دیده می‌شود، نشان می‌دهد که او مؤمن یا مسلمان واقعی نیست. اگر این احتمال را بگیریم، کمی به محرم نزدیک می‌شود؛ ولی در عین حال، دلیل بر حرمتش نمی‌شود. برای این که این مطلب گاه در مکروهات هم مصداق دارد؛ به این معنا که وقتی کسی مکروهی را هم مرتکب می‌شود، نشان از عدم پابندی قاطع او است و نشان از نوعی نفاق دارد و لذا دلالتش بر حرمت، مشکوک است و در نهایت مجمل است. شاهدش این است که این تعبیر را در مکروهات مسلم هم داریم. البته سند این روایت ضعیف است.

بررسی روایت سوم از طایفه ششم از روایات

روایت سوم از طایفه ششم از روایات، روایت دوازدهم همین باب است که می‌فرماید: وَ عَنْهُمْ عَنْ سَهْلٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَدَنِيِّ عَنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُلِّ عَنْ الْغِنَاءِ وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ اللَّهِ مُعْرِضُونَ عَنْ أَهْلِهَا».^۴ این آقا می‌گوید من بودم که از ایشان سؤال شد. حضرت می‌فرمایند: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ اللَّهِ مُعْرِضُونَ عَنْ أَهْلِهَا»، وارد خانه‌هایی که در آن غنا هست، نشوید که خداوند مُعْرِضٌ عَنْ أَهْلِهَا است. این تعبیر معرضٌ عَنْ أَهْلِهَا، در چند روایت آمده که خداوند اعراض می‌کند از خانه‌ای که در آن غنا باشد. ممکن است به این روایت نیز، استدلال شود.

الف: بررسی اعتبار روایت از حیث سند

این روایت از حیث سند، هم از ناحیه سهل و هم از ناحیه ابراهیم بن محمد المدنی ضعیف است. و مضافاً الی ذلک حدیث مرسله است عَنْ مَنْ ذَكَرَهُ.

^۴ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۰۶.



ب: بررسی اعتبار روایت از حیث دلالت

اما من حیث الدلالة، ممکن است گفته شود که اعراض خداوند از اهل خانه‌ای که در آن غنا بر پا می‌شود، دلیل بر حرمت غنا است؛ اما جوابش آن است که دلالتی بر حرمت ندارد؛ چون اعراض خداوند، دارای مراتب و درجات است و ممکن است به‌خاطر عمل مکروه هم اعراض نماید؛ اگر چه که اعراض الله عن اهل فی بیتهم الغناء، اشعارش به حرمت، اقوای از دو، سه روایت قبلی است؛ اما در عین حال، بعید به‌نظر می‌رسد که در حد دلالت باشد. مثلاً بغض و اعراض خدا در نمونه‌هایی مانند طلاق و مکروهات هم به‌کار رفته است؛ ولی در عین حال حرام نیست. البته بغض و این‌ها را چنانچه بدون قرینه باشد، می‌گوییم حرام است؛ ولی اعراض معلوم نیست. اعراض در واقع، درجاتی دارد که در مکروهات هم صورت می‌گیرد. البته ممکن است کسی آن طرف را بگوید که اعراض؛ یعنی این عنوان مبعوض خدا است و مبعوضیت هم، معنای حرمت دارد. پاسخ این است که با توجه به نکاتی که مطرح کردیم، دلالت بر حرمت در این موارد ضعیف بوده؛ مضافاً به این‌که سند روایت هم ضعیف است.

بررسی روایت چهارم از طایفه ششم از روایات

روایت بعدی، روایت شانزدهم از همین باب است: وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مِهْرَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ «الْغِنَاءُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ وَ هُوَ مِمَّا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»^۵. این روایت هم از لحاظ ذیلش، داخل در یکی از شش طائفه است؛ اما از لحاظ صدر، داخل در این‌جا است که «الْغِنَاءُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ».

الف: بررسی اعتبار روایت از حیث سند

ابتدا این روایت را از نظر سند بحث می‌کنیم. مهران بن محمد و حسن بن هارون توثیق نداشته و ممّن لم یوثّق هستند؛ اما مهران بن محمد، به‌دلیل این‌که ابن ابی عمیر از او نقل کرده است، قابل توثیق است؛ بنابر نظری که ما هم آن را پذیرفته‌ایم. البته نه! مراسلات ابن ابی عمیر؛ بلکه کسانی که ابن ابی عمیر از آن‌ها نقل می‌کند، توثیق می‌شوند؛ اما حسن بن هارون، مبتنی بر نظریه دیگری است که کسی بگوید، نقل ابن ابی عمیر؛ حتی با واسطه هم معنایش توثیق است که این را ما مطمئن نیستیم و لذا اعتبار روایت، متوقف بر این است که نقل ابن ابی عمیر مطلقاً سواء مع الواسطه أو بلا واسطه، توثیق باشد. ما آن‌وقت، قائل به تفصیل هستیم و می‌گوییم، این‌طور نیست که نقلش به‌طور مطلق توثیق باشد یا مطلقاً توثیق نباشد؛ بلکه توثیق بلاواسطه را می‌توان استفاده کرد و لذا چنانچه مهران بن محمد، جایی قرار بگیرد، روایت را حمل بر

۵ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۰۷.



مؤسسه اشراق و عرفان

بررسی اعتبار روایت از حیث دلالت

بررسی روایت پنجم از طایفه ششم از روایات

الف: بررسی اعتبار روایت از حیث سند

چگونگی اصلاح سند حدیث

اقوال در مبحث اصلاح سند روایات

٦- وسائل الشيعة، ج ١٢، ص ٢٢٩، حديث ٢٢.



نظریه مرحوم بروجردی

افرادی مثل مرحوم آقای بروجردی، معتقد به قبول سندیت حدیثی هستند که از صدوق نقل شده باشد؛ ولو این که سند روایت هم ذکر نشده باشد و روایت را با عبارت قال الصادق آورده باشد. می‌فرمایند که ما این مطلب را در من لایحضر می‌پذیریم. اگر کسی این را بپذیرد؛ آن هم نه در کتاب حدیثی؛ بلکه در یک کتاب فقهیشان. اگر کسی این مراحل را طی کند، می‌تواند بگوید که این اسناد جازم و معتبر است.

مختار استاد در مبحث اصلاح سند روایات

در هر حال، ما اسناد جازم را نه در صدوق و نه در دیگران قبول نداریم و باید روایت را ببینیم و آن‌گاه داوری کنیم.

ب: بررسی اعتبار روایت از حیث دلالت

مشخص شد که این روایت به لحاظ سند معتبر نیست؛ اما به لحاظ دلالت که می‌فرماید: شَرُّ الْأَصْوَاتِ الْغِنَاءُ؛ بدترین اصوات غنا است، هر دو احتمال حرمت و کراهت، در آن وجود دارد؛ گرچه که از تعبیر شَرُّ الْأَصْوَاتِ، فی حدِّ نفسه، علی القاعده باید حرمت استفاده شود. چون منظور از شَرُّ در این جا، شَرُّ در مقام تشریع و معنوی است و نه در مقام تکوین و مطلق شر معنوی، بعید نیست که از اطلاقش، حرمت استفاده شود.

بررسی روایت ششم از طایفه ششم از روایات

روایت دیگر، روایت بیست و سوم است که می‌فرماید: وَ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مِهْرَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ «الْغِنَاءُ يُورِثُ النِّفَاقَ وَ يُعْقِبُ الْفَقْرَ»^۷. می‌فرماید که غنا از نظر معنوی موجب نفاق است و از منظر مادی هم موجب فقر است. این روایت در خصال مرحوم صدوق است.

الف: بررسی اعتبار روایت از حیث سند

این روایت، از نظر سندی مشکل دارد. برای اینکه معران بن محمد عن حسن ابن هارون است که در دو روایت قبل تر هم بود و اگر کسی آن مبنا را بپذیرفت، معتبر می‌شود و اگر آن مبنا را نپذیرفت، این روایت معتبر نیست و عین همان روایت بحث می‌شود.

ب: بررسی اعتبار روایت از حیث دلالت

^۷ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳۰، روایت ۲۳.



اما از نظر دلالت، یورث النفاق و یعقب الفقر، با کراهت هم قابل جمع است و این طور نیست که حتماً دلالت بر حرمت داشته باشد. البته این روایت، قطعاً مرجوحیت را می‌رساند. تا به این جا شش روایت را از گروه ششم از روایات، در باب غنا را بررسی نمودیم. این شش روایت، در وسائل آمده است و در همین باب ششم از روایات در باب غنا، چند روایت هم است که در مستدرک الوسائل آمده است.

بررسی روایت هفتم از طایفه ششم از روایات

در باب نود و نهم مستدرک، که روایت اولش از دعائم الاسلام نقل شده است و سند ندارد، روایت شده است که عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّهُ قَالَ: «[مَجْلِسُ] الْغِنَاءِ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ وَالْغِنَاءُ يورثُ النِّفَاقَ وَيُعَقِّبُ الْفَقْرَ».^۸

بررسی اعتبار روایت:

اعتبار این روایت، عین همان مفادی است که در روایت قبلی بود.

بررسی روایت هشتم از طایفه ششم از روایات

هشتمین روایت از طایفه ششم از روایات در باب غنا، روایت چهارم باب نود و نهم مستدرک الوسائل هست. وعنه (علیه السلام)، أَنَّهُ سَأَلَ رَجُلًا مِمَّنْ يَتَّصِلُ بِهِ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَرَّ بِي فُلَانٌ أُمِسَ فَأَخَذَ بِيَدِي وَادْخَلَنِي مَنْزِلَهُ وَعِنْدَهُ جَارِيَةٌ تَضْرِبُ وَتَغْنِي فَكُنْتُ عِنْدَهُ حَتَّى أُمْسِينَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع «وَيَحْكُ أَمَا خِفْتَ أَمَرَ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيكَ وَأَنْتَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ إِنَّهُ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِهِ الْغِنَاءُ أَخْبَثُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْغِنَاءُ».^۹

الف: بررسی اعتبار روایت از حیث سند

ب: بررسی اعتبار روایت از حیث دلالت

البته احتمال هم دارد که راوی این‌ها را جمع هم کرده باشد. اگر جمع راوی نباشد و خود روایت باشد، این کنار هم قرار گرفتن این‌ها، احتمال حرمت را در این روایت، تقویت می‌کند. اخبث ما خلق الله، این عنوان خباثت مطلقه، بعید نیست که دلالت بر حرمت کند. شرّاً مطلق هم بعید نیست که دلالت بر حرمت کند.

^۸ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص: ۲۱۲.

^۹ - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص: ۲۱۲.



بررسی روایت نهم از طایفه ششم از روایات

نهمین روایت از طایفه ششم از روایات در باب غنا، روایت پنجم مستدرک الوسائل است که البته باز هم سند ندارد. می‌فرماید: وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: «الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ النَّخْلُ الطَّلْعَ».^{۱۰}

بررسی دهمین روایت از طایفه ششم از روایات

دهمین روایت از طایفه ششم که چهارمین روایت از مستدرک الوسائل می‌شود، همین‌طور است و مفادش، مفاد جدیدی نیست. امام صادق (ع) می‌فرماید: «شَرُّ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْغِنَاءَ يُورِثُ النَّفَاقَ الْغِنَاءَ يُورِثُ الْفَقْرَ».^{۱۱}

بررسی یازدهمین روایت از طایفه ششم از روایات

روایت یازدهم از طایف ششم، روایت چهاردهم مستدرک است که منقول از جامع الاخبار است: قال النبی صلی الله علیه وآله: «الْغِنَاءُ رُقِيَّةُ الزُّنَى»^{۱۲} یعنی غنا چیزی است که با آن زنا آمیخته می‌شود یا موجب زنا می‌شود که این روایت هم از طایفه است و سند ندارد. دو سه روایت دیگر هم در همین‌جا است که همین مضامین را دارا است و مضمون جدیدی ندارد که این روایات، حدود دوازده، سیزده روایت می‌شود. این طایفه ششم از روایات در باب غنا، جز روایت اول که از مستدرک نقل شده بود، سندهایش معمولاً اعتباری ندارد.

آثار ذکر شده برای غنا در طایفه ششم از روایات

پنج، شش اثر هم برای این دسته از روایات ذکر شده است که عبارتند از: اول: موجب فجیعه و مصیبت می‌شود. دوم: موجب عدم استجاب دعا می‌شود. سوم: موجب عدم ارتباط و دخول ملائکه می‌شود. چهارم: موجب نفاق می‌شود. پنجم: موجب فقر می‌شود.

جمع‌بندی کلام در باب طایف ششم از روایات

اینها آثاری است که برای غنا ذکر شده است. بخشی از این طایفه، آثار غنا را ذکر کرده است که شش، هفت روایت است و بخش دیگرش، تعبیری مانند شر و خبیث و این‌ها دارد که همه این‌ها را در همین طایفه، آوردیم که یکی دو روایتش معتبر بود و در مجموع، اگر خود این روایات به تنهایی بود، بعید بود که انسان بتواند استفاده حرمت را از این‌ها داشته باشد؛ برای این‌که غالباً سند این‌ها ضعیف است و یکی دو مورد هم که قوی است، در حدی نیست که بتوان از آن

^{۱۰} - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص: ۲۱۳.

^{۱۱} - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص: ۲۱۲.

^{۱۲} - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص: ۲۱۴.



استفاده حرمت نمود. پس مجموع این دوازده روایتی که عناوین یا آثاری را برای غنا ذکر کرده است، آنچه از این‌ها که معتبر است، دلالت بر حرمت ندارد و آنچه که ممکن است مشعر به حرمت باشد یا ظهور ولو ضعیفی هم در حرمت داشته باشند، آنها معتبر نیستند و تنها روایت اول بود که معتبر بود. این طایفه ششم از روایات در باب روایات غنا بود.

دسته سوم: بررسی طایفه هفتم از روایات در باب حرمت غنا

بررسی روایت اول از طایفه هفتم

اولین روایت طایف هفتم، روایت هفدهم این باب وسائل است که در باب اجر است، می‌فرماید: محمد بن علی بن الحسین قال: «رُویَ أَنَّ أَجْرَ الْمُغْنَى وَالْمُغْنِيَةِ سُحَّتْ»^{۱۳}. مزد مغنی و مغنیه جایز نیست و حرام است.

الف: بررسی اعتبار روایت از حیث سند

این روایت، از حیث سند، اعتبار ندارد؛ برای این‌که این از من لایحضر، به صورت رُوی نقل شده است و سندش، مقطوعه است و رُوی؛ حتی اسناد جازم هم در این جا نیست؛ مگر این‌که کسی مطلق مرسلات صدوق را بپذیرد که در این صورت اعتبار خواهد داشت. منظور از لَوِی هم، رُوی عن المعصوم است و این جهتش مشکلی ندارد و مثل مضمره زراره در حدیث استصحاب است.

ب: بررسی اعتبار روایت از حیث دلالت

اما از نظر دلالت، وقتی که می‌گوید اجرش حرام است، بالملازمه می‌رساند که این کار، کار حرامی است و این دلالتش بعید نیست. هم دلالت اجر مغنی و مغنیه و سحت بر حرمت که سابق بر این بحث کردیم که سحت مفید حرمت است. حال یا بالمطابقه و یا بالإتزام و ملازمه‌اش هم با حرمت، عرفی است. وقتی می‌گوید که اجرت نگیر؛ یعنی این کار حرام است. دلالتش دلالت خوبی است؛ ولی سندش اعتبار ندارد. روایت دیگری نیز از طایفه هفتم از روایات در باب غنا، در همین موضوع مغنیه و مغنیه که اجرشان سحت است، ذکر شده است که هر دو آنها، فاقد سند هستند.

۱۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲۸، روایت ۱۷.